



سلام خدمت آقای شهبازی عزیز  و دوستان همراه گنج حضور 

«چرا باید تبدیل شوم؟»

مولانا در غزل کوتاه ۱۹۲۲ حتی برای من ذهنی نادان هم به سادگی دلایلی بر ضرورت «تبدیل از هشیاری جسمی به هشیاری خدایی» را توضیح می‌دهد:

وقتی من ذهنی نیستم شادترم از وقتی که من ذهنی بالا می‌آید و شادی را در چیزها می‌جویم. چون هم باید سببی برای شادی وجود داشته باشد و هم موقتی است.

وقتی اوی او هستم، عبور آب زندگی را زلال و صاف در درون خود حس می‌کنم و هشیاری پاک و خالص هستم. ولی در من ذهنی هشیاری‌ام دیگر صاف نیست، تیز و هشیار به این لحظه نیستم، مدام حواسم به هر چه بیش تر بهتر، و کنترل و نگهداری از همانیدگی‌هایم است.

در من ذهنی فقط عاشق خودم و کارها و حرف‌هایم هستم و پز همانیدگی‌هایم را می‌دهم، فقط حواسم به حفظ آبروی صد من حدید و بزرگ کردن خودم است، حیران آن چه دارم و آن جوری که هستم؛ دیگر مستی و حیرانی زندگی را نمی‌چشم.

وقتی وجودم و چهار بدم را در اختیار زندگی قرار می‌دهم و جام شراب او می‌شوم تا هر جا رفتم به همه بنوشانم و مست به زندگی‌شان کنم، خودم هم مست‌ترم؛ تا وقتی که فقط به مستی و خوشی خودم و کسانم توجه داشته باشم.

وقتی خودم را امتداد خدا به حساب آورده، پاک‌تر و تمیزترم و باعث پاکی و تمیزی اطرافم هم می‌شوم؛ از زمانی که خودم را من ذهنی می‌دانم و آلوده به درد و همانیدگی هستم و هر جا می‌روم درد و آلودگی را پخش می‌کنم.

باز عمیق‌تر شو و برو در درون، خودت را ببین:

وقتی (ما = من + من ذهنی) هستی و حس وجود داری،

و

وقتی (من = خدا) هستی و این عشق و حس یکتایی را با خود داری.

بین که در حالت یکی بودن همیشه نوبه‌نو و عجیب و شگفت‌انگیزی، تازگی را در خود حس می‌کنی، ولی وقتی با من ذهنی در درون، جمع می‌شوی و «ما» درست می‌کنی، همیشه فکرهای تکراری، مسائل حل‌نشده، خستگی، بی‌انرژی بودن و تقلید را همراه خود داری.

حالا که تفاوت دو حالت را در دو حق انتخاب «فضاگشایی یا فضا بندی» از خودت دیدی، بدان که ایمان حقیقی و یقین و حس امنیتی که نیاز داری و به دنبالش هستی را در همین حالت عشق و یکی بودن با زندگی پیدا می‌کنی، اما وقتی «ما» درست می‌کنی، داری روی حقیقت را می‌پوشانی و یقین را به شک تبدیل می‌کنی، پس این «ما»‌ی جدید، حجاب و پوشاننده و کفر بر حقیقت و اصل خودت می‌شود.

و باز با دقتی بیش‌تر، بین پوشاننده را! من ذهنی را ببین و شناسایی‌اش کن! حضور و نظارت تو او را از بین می‌برد، حجاب کنار می‌رود و اصل خودت را پیدا می‌کنی. ایمان و یقین و امنیت بر وجودت حاکم می‌شود.

پس می‌بینی که هر جا من ذهنی هست، پشتش ایمان پنهان شده، باید من ذهنی را شناسایی کرده و «لا» کنی، تا به ایمان دست پیدا کنی.

پس هیچ نگران بودن من ذهنی و مردگی کردن‌هایش نباش. او آمده تا آدرس ایمان واقعی را برایت بیاورد که: «این‌جا یک شکی هست، یک زندگی به تله‌افتاده‌ای هست که اگر شناسایی شود بر یقینت می‌افزاید»، پس این دو ضدان از یک پرده عدم دارند آواز سر می‌دهند و هر دو مأموران زندگی و سخن‌گویان اویند.

ماهی دانا هم با ذهن نمی‌داند چطور و چرا باید ذهن را ترک کند، فقط بدون هیچ مشورت و تأخیری از آبگیر ذهن می‌پرد بیرون و تبدیل به دریای یکتایی می‌شود.

حال تو هم اگر می‌خواهی مانند ماهی نادان در دردها نسوزی، منتظر دلیل بیش‌تری برای تبدیل نباش؛ چون این به ذهن رفتن‌ها و دنبال دلیل گشتن‌ها نه تنها تو را دانا نمی‌کند که بفهمی با ذهن، بلکه نادان‌تر و بیش‌تر از جنس ذهن و من ذهنی هم می‌کند. اصلاً کار تبدیل دانستن و فهمیدن نیست. تا حد همین غزل آگاه شدی که، یکی بودن با عشق، بهتر از «ما» درست کردن با من ذهنی است.

پس به همین غزل کوتاه که با کم‌ترین حرف زدن و به ذهن رفتن، دارد صورت‌مسأله و راه‌حل را نشانت می‌دهد، کفایت کن و برو دنبال تبدیل حقیقی؛ آن هم با سکوت و فضای باز شده در این لحظه که خودشان می‌دانند چطور تو را تبدیل کنند.

غزل ۱۹۲۲ دیوان شمس مولانا:

ما شادتریم یا تو، ای جان؟  
ما صاف‌تریم یا دلِ کان؟

در عشق خودیم جمله بی‌دل  
در رویِ خودیم مست و حیران


ما مست‌تریم یا پیاله؟  
ما پاک‌تریم یا دل و جان؟

در ما نگرید و در رخ عشق  
ما خواجه، عجب‌تریم یا آن؟

ایمان عشق است و کفر ماییم  
در کفر نگه کن و در ایمان

ایمان با کفر شد هم‌آواز  
از یک پرده زنده الحان

دانا چو نداند این سخن را  
پس کی رسد این سخن به نادان؟  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۲۲

شاد و سلامت باشید .  
مرضیه از نجف‌آباد